

کندوکاوی دیگر پیرامون برخی واقعیت‌های تاریخی

■ بررسی يك كتاب از دكتور همایون کاتوزیان

□ از: دکتر ایرج وامقی

۲- حل نکردن مسئله نفت:

ایراد دوم آقای دکتر کاتوزیان این است که چرا مصدق قضیه نفت را حل نکرد؛ به زبان ساده تر، چرا او یکی از پیشنهادهای متعددی را که دولت انگلیس، دولت آمریکا، دولت‌های انگلیس و آمریکا با هم، یا بانک جهانی و دیگران به او کردند، نپذیرفت که کار تمام بشود؟ چه در آن صورت - یعنی پذیرفتن یکی از آن پیشنهادها - مسئله حل می‌شد. دیگر انگلیس و آمریکا مگر مرض داشتند که کودتا کنند و خونریزی به راه بیندازند و آبروی خودشان را در جهان از بین ببرند و البته این بنده هم تصدیق می‌کند که این حرف‌ها کاملاً حسابی است و هیچ آدم عاقلی نمی‌تواند آنها را رد کند. اگر مصدق با انگلیس و شریکش آمریکا می‌ساخت، دیگر نه مسئله‌ای برای انگلیس باقی می‌ماند نه برای ایران! نهضت از همانجا و همانوقت نابود و مصدق ساقط می‌شد. درست همان کاری که شاه و امینی و اربابان پس از

کودتای ۲۸ مرداد کردند. مگر کنسرسیوم مسئله نفت را حل نکرد؟

آقای دکتر کاتوزیان يك نکته دیگر هم بر این مزید کرده‌اند که مصدق «با فدا کردن بخشی از نهضت، بقیه نهضت را نجات می‌داد.» باری، اجازه بفرمائید از قلم خود ایشان نقل کنیم. آقای دکتر کاتوزیان پس از ذکر مقدماتی درباره اینکه دولت ایران می‌بایست یکی از پیشنهادهاى اصل شده را بپذیرد و نیز این که ممکن نبود انگلیس ملی شدن نفت را که شکست فاحش سیاسی او بود تحمل کند و آمریکا هم حاضر نبود پیروزی ایران را ببیند و نهضت نیز بدون «حل» مسئله نفت ادامه نمی‌یافت، راه حل خود را چنین عرضه می‌کنند: «با توجه به نکات بالا و با در نظر گرفتن اهمیت اساسی هدف استقلال سیاسی، ادامه نهضت و پیشرفت بسوی دموکراسی و اقدام به تجدید حیات و رشد و توسعه سالم اقتصادی جز با حل مسئله نفت، به شکلی که برای انگلیس و

آمریکا قابل قبول می‌بود امکان نمی‌داشت. (که در این صورت معلوم نیست معنی استقلال سیاسی چه می‌شد؟) در این صورت دولت ایران چاره‌ای نداشت جز اینکه بر مبنای اداره صنعت نفت توسط شرکت ملی و پذیرفتن غرامت به شیوه‌ای که برای شرکت نفت و دولت انگلیس قابل تحمل باشد به دعوی نفت پایان دهد.» (استبداد، دموکراسی و نهضت ملی، ص ۷-۸۶) «چنین اقدامی سبب می‌شد که دودولت انگلیس و آمریکا دست از تلاش برای برانداختن دولت مصدق بردارند (که احتیاج به تلاش آنها نبود. دولت مصدق خودبخود سقوط می‌کرد)، تحریم نفت ایران پایان یابد (که البته برای چنین پیش‌بینی‌ای آدم نباید غیب‌دان باشد)، مخالفان محافظه‌کار دولت که همه امیدشان به خصومت انگلیس و آمریکا با مصدق بود، خلع سلاح شوند (خلع سلاح نمی‌شدند. اسلحه را غلاف می‌کردند، چون دیگر به آنها نیازی نبود)، وحشت

طبقات مرفه و جامعه مذهبی از خطر کمونیزم فرو می‌نشست (طبقات مرفه از مصدق پیشتر می‌ترسیدند تا از کمونیزم خیالی شاه. حتی شاه پس از کودتا هم بارها گفت که پیروان مصدق از توده ایها خطرناک ترند). وضع مالی دولت به شدت بهبود یابد و اوضاع اقتصادی کشور به سرعت رونق پذیرد و در نتیجه روند پیشرفت به سوی استقلال و دموکراسی که برنامه اصلی مصدق و نهضت ملی بود ادامه یابد. و در واقع ایران با پذیرفتن این پیشنهادها می‌شد بهشت برین! اما نویسنده محترم فراموش می‌کنند که در میان این همه چنین و چنان‌ها استقلال مملکت چه می‌شود؟ همه حرف ملت ایران سر این یکی بوده است که تا شرکت نفت هست و انگلیسیها - و بعدها آمریکائی‌ها هم - هستند، از استقلال خبری نیست. ایشان فراموش می‌کنند که نخستین سنگر و مانع در راه دستیابی به استقلال ملی و دموکراسی انگلیسیها بودند و شرکت نفتشان. نهضت ملی ایران می‌خواست در قدم اول این لانه فساد را ریشه کن کند و این مانع اصلی را از سر راه استقلال خود بردارد تا بتواند به کارهای دیگر بپردازد. وگرنه می‌شد حدیث «درش بندی، زروزی سربرآرد» که چیزی نصیب ما نمی‌کرد. مخصوصاً اینکه این «بربرو» این بار می‌خواست - با کمک آمریکا - در هیئت و ظاهری دلربا تر، خودش را به ملت ایران بچسباند.

به هر حال، نویسنده محترم توضیح نمی‌دهند که «گرامت به شیوه انگلیسی» چگونه گرامتی است. برای خوانندگان جوانان عرض می‌کنم که این گرامت نه تنها بابت تأسیسات نفتی بود - که به ادعای دولت انگلیس به شرکت نفت تعلق داشت - بلکه گرامت عدم‌التفیع هم بود؛ یعنی گرامت از دست رفتن کسب و کار. قرارداد نفت در سال ۱۹۳۳ - زمان رضاشاه - به ایران تحمیل شده و مدت آن شصت سال بود، یعنی تا سال ۱۹۹۳. تاریخ ملی شدن صنعت نفت ۱۳۳۱ است یعنی ۱۹۵۲ و در آن وقت از مدت قرارداد هنوز ۴۱ سال باقی مانده بود. انگلیس بابت غارتی که در ۴۱ سال آینده قرار بود از منابع ثروت ایران بکند و اینک قانون ملی شدن صنعت نفت دستش را از چپاولگری کوتاه کرده بود، گرامت می‌خواست.

این طرح به زبان بی‌زبانی می‌گفت حالا که نمی‌گذارید خانه‌تان را غارت کنیم سه چهارم اسباب خانه‌تان را باید به ما بدهید تا دست بکشیم. دکتر مصدق در یک سخنرانی مفصل رادیویی سبب رد پیشنهاد را برای ملت ایران

روشن کرد و درباره این «گرامت به شیوه انگلیسی» گفت «اگر اساس گرامت را از دست رفتن چنین کسب و کاری قبول کنیم باید تمام عوائد نفت خود را یکسره به عنوان گرامت تسلیم شرکت سابق نمائیم.» خود آقای دکتر کاتوزیان هم، پس از آنکه مزایای یکی از این پیشنهادها را - که از نظر ایشان رد کردنش بزرگترین اشتباه مصدق بوده است، یعنی پیشنهاد بانک جهانی - برمی‌شمارد و آن را از پیشنهادهای استوکس و ترومن - چرچیل بهتر و برتر می‌دانند، می‌نویسند:

«سه ویژگی عمده این پیشنهاد... اصل را بر این می‌گذاشت که صنعت نفت در دست شرکت ملی باشد... نائیا درباره‌ای از جزئیات مهم (که البته نمی‌گویند آن جزئیات مهم چه بوده است!) بر پیشنهاد استوکس و هم بر پیشنهاد ترومن - چرچیل برتر بود. سوم این که این پیشنهاد نیز مانند پیشنهاد ترومن - چرچیل، خواهان گرامت برای عدم‌التفیع یا از دست رفتن کسب‌وکار شرکت نفت بود و درست به همین دلیل به نتیجه نرسید.» (ص ۵-۸۴) چنانکه گفتیم، آقای دکتر کاتوزیان آنگاه نتایج خوب پذیرفتن این پیشنهاد را عرضه می‌کند (استبداد، دموکراسی و نهضت ملی، ص ۸۷) و در اینجا فقط لازم است، اضافه کنیم که در چنان وضعی دولت مصدقی باقی نمی‌ماند که انگلیس و آمریکا دست از تلاش برای سقوط آن بردارند یا برندارند. دولتی که چنین قرار می‌پذیرفت خودبخود ساقط می‌شد.

آقای دکتر کاتوزیان اصلاً حال و هوای آن روزگاران را در نظر نمی‌گیرند. پس آن همه مبارزات و تلاش و کوشش ملت ایران برای چه بود؟ مگر ملت ایران عاشق چشم و ابروی دکتر مصدق بود که هرچه بگوید و هرچه بخواهد و هرچه بکند بگوید «به روی چشم»؟ پذیرفتن این طرح خیانت محض نه تنها به ملت ایران بلکه به تمام ملت‌های در بند اسارت استعمارگران بود. از اینها گذشته، در ایران آن روز بسیار کسان و شخصیت‌های متنقد، حتی با طرح مسئله گرامت به هر شکل و شمایل مخالف بودند و یکی از شدیدترین این مخالفان آیت‌الله کاشانی بود. آیت‌الله حتی حاضر نبود دولت راجع به گرامت تأسیسات هم مذاکره کند چه برسد به مسئله «عدم‌التفیع» (برای تفصیل نگاه: م. دهنوی - ج ۳، ص ۳۱۴ و بعد ۳۱۸ و ۳۲۸ و نیز نطق قنات‌آبادی که در واقع بیان نظریات آیت‌الله کاشانی بود، ص ۴۱۵). گرچه آقای دکتر کاتوزیان سرانجام قبول می‌کنند که: «چنین کاری (یعنی پذیرفتن آن طرح) البته بدون تحمل مشکلات بزرگی ممکن نبود. حزب توده بی‌تردید، صریحاً و علناً دولت را به

تسلیم شدن در برابر امریالیسم متهم می‌کرد. دست کم برخی از دشمنان محافظه‌کار مصدق نیز همین گونه تهمت‌ها را می‌زدند. کسانی مانند بقائی و مکی، که بیشتر به دلایل شخصی (۱۴) از نهضت ملی جدا شده و با مصدق - و لامحاله با نهضت (۱) - شدیداً دشمنی می‌کردند چنین کاری را به عنوان الفای ملی شدن و خیانت به نهضت ملی وانمود می‌ساختند» (همان، ص ۸۷) که باید گفت در آن صورت درست می‌گفتند و حق هم داشتند، ولی باید در نظر گرفت که بسیاری از دوستان هم به مخالفت با او برمی‌خاستند و صد البته دکتر مصدق اهل چنین کاری نبود و به ملت خود خیانت نمی‌کرد.

نویسنده محترم که معلوم نیست چرا می‌خواهند ثابت کنند که بقائی تنها به سبب «دلچرکینی» از مصدق به ملت ایران پشت کرده و تا سقوط نهضت و ملت به دامان کودتای ۲۸ مرداد و حتی پس از آن از پای ننشسته، جای دیگر درباره پیشنهاد بانک جهانی می‌نویسند که یکی از اثرات بدرد شدن آن این بود که: «بر شدت اختلاف بین دولت و مخالفانش افزود و یکی از علل یا بهانه‌های برخورد و دشمنی در داخل نهضت ملی را نیز فراهم آورد.» (همان، ص ۹۴) و این درست است. علت این دشمنی‌ها به رد این پیشنهادها مربوط است نه «دلچرکینی»‌ها و جاه‌طلبی‌های شخصی! باید پرسید که این تناقض گویی درجه جهتی سیر می‌کند؟

اما پیشنهاد بانک جهانی چه بود؟ ابتدا باید خاطر نشان کرد که بانک هیچگونه پیشنهادی برای حل مسئله نفت نداده بود که ایشان می‌نویسند «در صورت پذیرفته شدن حتی حوادثی چون سی تیر و نهم اسفند... ممکن نمی‌شد.» (همان، ۹۴) بانک پیشنهاد روشن و صریح و بدون ابهامی داشت. می‌گفت ملی شدن را فعلاً فراموش کنید. وظیفه بانک پیدا کردن راه حل قطعی نیست. بانک صنعت نفت را از طرف انگلیس و ایران در اختیار می‌گیرد - با فرض اینکه اصلاً اتفاقی نیفتاده - و اداره می‌کند. جالب تر این که از پول فروش نفت، یک قسمت به ایران داده می‌شد، یک قسمت به خریدار کل (که هیچ معلوم نیست، خریدار به چه مناسبت باید در بهای فروش شریک باشد؟! البته معلوم شد انگلیس خریدار کل است) و قسمت سوم بطور امانت (معلوم نبود برای چه کار؟) نزد بانک باقی می‌ماند و از همه اینها گذشته، همان کارشناسان انگلیسی که دستجمعی استعفا کردند و رفتند و صنعت نفت را خواباندند، می‌بایست بازگردند و صنعت نفت را بچرخانند، یعنی که هیچ اتفاقی نیفتاده است و پس از آن ایران و انگلیس می‌رفتند دنبال مذاکرات

گویا این است که دولت کارگری حاضر به مصالحه بوده است، ولی در فصل سیزده همان کتاب با استناد به نوشته‌های «رابرت زینر» می‌نویسند: «بریتانیا در همان حال که دعوا را به شورای امنیت... احاله می‌کرد، از طریق مداخله پنهانی در سیاست ایران، برای سرنگونی مصدق نیز توطئه - جینی می‌کرد.» و این مطلب درباره سال ۱۳۳۰ و حکومت کارگری انگلیس است.

ایشان معلوم نمی‌کنند به فرض اینکه مصدق این پیشنهاد را می‌پذیرفت و دو سال هم کنار می‌نشست و نظاره‌گر غارت منابع ایران از طرف انگلیسها و این بار به نام بانک جهانی می‌شد، اگر در این مدت ایران و انگلستان به توافق نمی‌رسیدند چه اتفاقی می‌افتاد: روز از نو، روزی از نو. آیا بعد از دو سال انگلیس دست از دشمنی می‌کشید؟ به کار افتادن دستگاه نفت بدان صورت مفتضح، با دست انگلیسها - چنانچه پس از آن دولت مصدق بر سر کار می‌ماند - عوامل سرسپرده قدیمی شرکت نفت را روز بروز بیشتر تقویت می‌کرد. چرا که در این فاصله پیوسته از نفوذ مصدق در جامعه ایرانی کاسته می‌شد و نهضت ضعیف و ضعیف‌تر می‌شد و مسلم است که در چنین وضعی فشار انگلیس برای از پا درآوردن

مصدق و نهضت صدبار شدیدتر می‌شد و در این صورت قابل تصور نیست که با وجود آن همه مخالف از راست افراطی تا چپ افراطی، دکتر مصدق می‌توانست حتی شش ماه به زمامداری خود ادامه دهد. حالا اگر فرض کنیم که می‌توانست سر جای خود بماند، بند آخر پیشنهاد بانک که «بانک حق خواهد داشت در هر موقع این ترتیب را فسخ کند» همان شمشیر معروف دموکلس بود که بالای سر دولت دکتر مصدق نگهداشته بودند. اگر بودجه و طرح‌های عمرانی، بر مبنای همان درآمد ناچیز - هر بشکه ۵۰ سنت، - بسته می‌شد و در نیمه راه، بانک - که به نوشته آقای مصطفی علم در کتاب پر ارزشش - در بیست در جهت منافع انگلیس گام می‌زد (نفت، قدرت و اصول. فصل ۱۳، ص ۳۱۳ و مابعد، با عنوان انگلیس بانک جهانی را زیر نفوذ می‌گیرد) به هر بهانه قرارداد را فسخ می‌کرد، چه اتفاقی می‌افتاد؟

آقای دکتر کاتوزیان خود را با این مسئله آشنا نمی‌کنند که با قبول این پیشنهادها چه بر سر نهضت ملی ایران و تفکر مبارزات ملی پس از جنگ جهانی دوم در سرتاسر بخش رنج‌دیده و ستمکشیده جهان می‌آمد. بعلاوه، در صورت فسخ قرارداد توسط بانک، بار دیگر تکلیف دولت با کارشناسان انگلیسی چه می‌شد؟ با کارگران ایرانی چه می‌شد؟ با خزانه خالی چه می‌شد؟ بگذریم و قضاوت را در این مورد به خواننده

○ پذیرفتن پیشنهاد بانک جهانی خیانت محض نه تنها به ملت ایران بلکه به تمام ملت‌های دربند اسارت استعمارگران بود. در ایران آن روز، بسیار کسان و شخصیت‌های بانفوذ، حتی با طرح مسئله غرامت به هر شکل مخالف بودند. آیت‌الله کاشانی حتی حاضر نبود دولت راجع به غرامت تأسیسات نفت مذاکره کند چه برسد به مسئله «عدم‌النفع».

○ دکتر مصدق: «خواه این دولت بر سر کار باشد و خواه دولت دیگری مسئول امور بشود، تازمانی که موضوع غرامات و دعاوی احتمالی کمپانی سابق نفت و دعاوی و مطالبات دولت ایران از کمپانی مزبور حل نشده و شرایط آن معین نگردیده، صدور نفت از کشور باید ممنوع باشد. زیرا چنانچه دولت ایران به یک توافق موقت تن در دهد و صدور نفت بدون آنکه مسئله غرامات حل شده باشد مجاز شود، ممکن است میزان غرامات و خسارات احتمالی شرکت سابق و شرایط پرداخت آن را به جایی برسانند که هیچوقت ملت ایران نتواند از زیر بار سنگین آن کمر راست کند.»

می‌ماند. شرطی هم داشت و آن اینکه بانک می‌توانست در هر زمان که بخواهد این قرار را فسخ کند. ما نشان خواهیم داد که دولت ایران سعی داشت مسئله نفت هرچه زودتر حل شود و انگلیس بعکس. دولت انگلیس می‌خواست در برابر ایران یک جنگ فرسایشی به راه اندازد و امید داشت که دولت مصدق به علت محرومیت از درآمد نفت و به سبب افلاس خودبخود کنار رود. بانک این فرصت را برای دو سال - و البته اگر لازم نبود کمتر - در اختیار دولت انگلیس قرار می‌داد و به گفته خود دکتر مصدق در گزارش به مجلس در ۳ آذر ۱۳۳۰ «انگلیسها کاری جز ظفره و غرضی جز مداخله نداشتند.» (ده گزارش) «در این جا باید صریحاً عرض کنم که سیاست انگلستان از اول هم همین بوده که با طول زمان دولت و ملت ایران را از پای درآورد.» البته این معنی را آقای دکتر کاتوزیان نیز یافته‌اند ولی در اینجا مطرح نمی‌کنند، ولی در جای دیگر (مصدق و نبرد قدرت) به این اعتقاد رسیده‌اند که دولت محافظه‌کار انگلیس به هیچ وجه حاضر نبود با دولت مصدق به توافقی دست یابد مگر اینکه مصدق حرفش را پس بگیرد و اجازه دهد بریتانیا بار دیگر به موقع سابق خود بازگردد. «دولت محافظه‌کار قصد داشته است به هر قیمتی که شده دولت مصدق را سرنگون سازد.» (فصل ۱۱) آقای دکتر کاتوزیان که در اینجا مرتباً از دولت محافظه‌کار سخن می‌گویند، نقطه نظرشان

خودشان و اگر توافق می‌کردند - البته اگر - آنوقت بانک می‌گذاشت و می‌رفت (برای آگاهی بیشتر نگاه: گزارش مصدق به مجلس سنای ۳۱ اردیبهشت ۳۱، ۱۰ گزارش از آقای دکتر مصدق به مجلس) و به گفته خود دکتر مصدق در همان گزارش، بانک «بهیچوجه خود را با موضوع خلع ید آشنا نمی‌کرد.» و اما، تقسیم بهای فروش چگونه بود؟ قیمت فروش هر بشکه نفت ۱/۷۵ دلار تعیین شده بود. از این مبلغ ۵۸ سنت بعنوان تخفیف! برای خریدار کل - یعنی انگلیس - در نظر گرفته شده بود. ۳۰ سنت برای هزینه تولید، ۳۷ سنت بعنوان «امانت» نزد بانک می‌ماند، و بالاخره ۵۰ سنت سهم ایران می‌شد - هشت سنت کمتر از سهم خریدار!! در مورد نفت تصفیه شده وضع از این هم جالب‌تر بود. قیمت هر بشکه نفت تصفیه شده همان ۱/۷۵ دلار بود و تقسیم‌بندی همان، فقط هزینه تولید را ۵۰ سنت حساب کرده بودند و ۳ سنت هم برای استفاده از پالایشگاه. در نتیجه سهم ایران از هر بشکه نفت تصفیه شده ۲۷ سنت می‌شد - کمتر از نصف سهم خریدار کل (نگاه: ده گزارش از دکتر مصدق... ص ۲۲، گزارش به مجلس سنای اردیبهشت ۳۱) و آقای دکتر کاتوزیان عقیده دارند که دکتر مصدق باید آن را می‌پذیرفت.

و نگاه، همانطور که گفتیم، این پیشنهاد اصلاً ربطی به حل مسئله نفت نداشت بلکه فقط برای دو سال بود. یعنی ملی شدن نفت دو سال متوقف

واگذاریم، گرچه ملت ایران سالهاست قضاوت خود را کرده و نسل به نسل سپرده است.

ایشان درباره نهضت ملی ایران هم عقیده و نتیجه گیری جالبی دارند. «در نبرد برای استقلال و دموکراسی، ملی کردن نفت، تنها یکی از استراتژیها بود (نمی گویند استراتژی های دیگر چه بود). این نهضت وسیله مهمی بود برای رسیدن به هدفی بزرگتر» (ص ۹۵) که البته همان استقلال و دموکراسی بود. و نتیجه: اگر مصدق به حل قضیه نفت مطابق خواسته های انگلیس و شریکش آمریکارضا می داد، یعنی «بهترین شرایط ممکن را (مثل شرایط بانک!) قبول می کرد، بدون توجه به مخالفت دشمنان و تزلزل دوستان (مخالفان که مخالفان بودند، دوستان هم که متزلزل، دیگر با چه تکیه گاهی مصدق روی پا می ایستاد؟) حل می کرد، همه آنها بنا بر ماهیتشان و در پی موفقیت اجتماعی - سیاسی ناشی از حصول چنان توافقی، مخالفت را کنار می گذاشتند و به دنبال او راه می افتادند.» (همان ص ۹۵)

استاد و مدارک برای رد این نظریات فراوان است و همه کسانی که با نحوه کار شرکت نفت و دولت انگلیس با ایران آشنائی دارند، یقین، بلکه علم الیقین دارند که تا زمانی که بساط آن لانه فساد و استعمار برچیده نمی شد، ایران به هیچ نوع استقلالی، چه سیاسی و چه اقتصادی محال بود دست پیدا کند. تا نفوذ شرکت نفت بر تمامی ارکان سیاسی و اقتصادی و حتی نظامی کشور سیطره و تسلط کامل داشت و ریشه هایش تا اعماق وجود دولتمردان ایران فرورفته بود، ملت ایران به استقلال واقعی نمی رسید و اگر استقلال نباشد گمان نمی کنم بتوان نشانی از دموکراسی در کشور بدون استقلال داد.

گرچه ایشان از «استراتژیهای دیگر» سخنی به میان نمی آورند و مسئله را به سکوت برگزار می کنند ولی باید گفت که در آن مرحله استراتژی ما منحصر بفرود و چیزی جز ملی کردن صنعت نفت بطور کامل و از میان بردن نفوذ سیاست مداخله گر و دولت ساز بریتانیا نبود.

چرا راه دور برویم؟ مگر کنسرسیومی که پس از کودتا به وجود آمد با آن پیشنهادها چه اندازه تفاوت داشت؟ آیا می توان ثابت کرد که آن پیشنهادها درجهت کسب استقلال واقعی بهتر از کنسرسیوم معلوم الحال کذائی بود؟ آقای گازبوروسکی به درستی نوشته است که: «مصدق.. طرح کنسرسیوم پیشنهادی آمریکا - انگلیس را رد کرد ولی جانشین او در سال ۱۹۵۴ اساس و ماهیت آن را پذیرفت.» (کودتای ۲۸ مرداد، ترجمه سرهنگ نجاتی، ص ۲۶)

در اینجا باید به يك نکته دیگر بپردازیم. آقای

دکتر کاتوزیان اغلب در بیان نظریات خود، مرحوم خلیل ملکی را به گواهی می گیرند و به سخنان و عقاید او استناد می کنند، البته بدون ذکر مأخذ. در حالی که خلیل ملکی تا ۲۸ مرداد سال ۳۲ يك كلمه از چنین حرف هائی را درجائی ننوشته است. مثلاً در جائی می نویسند: «مضمون مکرر توصیه استراتژیکی ملکی به مصدق و دولت او بطور خلاصه به شرح زیر بود» و آنگاه شرح کشفائی در این باره می آورند. از جمله توصیه هائی که گویا ملکی به مصدق کرده است یکی اینست: «حل و فصل منازعه نفتی بر اساس بهترین شرایط ممکن در دوره معقولی از زمان» که معلوم نیست مقصود ایشان - نه ملکی - از دوره معقولی از زمان چیست؟ و بعد اضافه می کنند «يك رشته از اصلاحات اجتماعی عمده از جمله اصلاحات ارضی، اصلاح دیوان سالاری دولتی (مگر دیوان سالاری غیر دولتی هم معنی دارد؟) و... ایستادگی در برابر عوامل مخرب بیگانه اعم از حزب توده یا هیئت حاکمه محافظه کار، چه نظامی و چه غیر نظامی، برقراری مناسبات حسنه با غرب و اتحاد شوروی... سرانجام این تنها صدای عمده درون جنبش بود که جرات کرد بر ضرورت حل و فصل مسأله نفت، به منظور حفظ و بقای تمامی نهضت تأکید کند... يك حل و فصل آبرومندانه - ولو از هدف ایده آل هم پائین تر.»

اینها همه حرف های حساسی است و دکتر مصدق هم جز به این راه نرفت و نمی رفت. اما این توصیه را مرحوم خلیل ملکی کی و چگونه به دکتر مصدق کرده است؟

آن مرحوم تنها به دو وسیله می توانست این توصیه ها را با نخست وزیر در میان گذارد. یا آن ها را در روزنامه شاهد - پیش از جدا شدن از بقائی - یا در روزنامه نیروی سوم و سایر نشریات حزب - بعد از جدا شدن از بقائی بنویسد، یا اینکه برود پیش مصدق و شخصاً با نخست وزیر در میان بگذارد و سالها بعد از کودتا، آنها را بطور خصوصی برای آقای دکتر کاتوزیان تعریف کرده باشد. غیر از این دو راه که نمی شود. اگر هیچکدام درست نباشد، راه سوم این است که فکر کنیم اینها همه ساخته و پرداخته ذهن نویسنده است.

روزنامه های شاهد و نیروی سوم و نشریات دیگر حزبی موجود است. در هیچیک، مطلقاً، چیزی از چنین توصیه هائی از سوی ملکی به دکتر مصدق نیست و از آن گذشته هیچکس به اندازه دکتر مصدق بر «ضرورت حل آبرومندانه مسأله نفت» پافشاری نمی کرد و البته سایر همکاران صمیمی دکتر مصدق، و این دیگر جرأت نمی خواست ولی هیچیک از آن پیشنهادها آبرومندانه نبود. باری در تمامی نوشته های خلیل

ملکی در فاصله سالهای ۲۹ و ۳۲، حمایت بی چون و چرای او از مصدق و تمامی روش های سیاسی او دیده می شود و بس. ملکی تا کودتا، کمترین ایرادی بر سیاست های مصدق در مسئله نفت، حتی به ایما و اشاره، مطرح نکرده است.

پس می ماند راه دوم، یعنی این مطالب را ملکی شخصاً به مصدق گفته باشد. بنا به گواهی کاملاً درست آقای دکتر کاتوزیان تا حادثه نهم اسفند ملکی تماس زیادی با مصدق نداشت - بهتر است بگوئیم اصلاً نداشت - برای این که به نوشته آقای دکتر کاتوزیان: «اولاً مصدق و ملکی سابقه آشنائی شخصی نداشتند. زیرا که ملکی مردی خجول و گوشه گیر بود و، در ضمن چشم طمع به موقمی و مقامی هم نداشت و به این جهت در زمان همکاری با بقائی، رابط اصلی حزب با مصدق، بقائی محسوب می شد. ثانیاً هنگامی که حزب زحمتکشان تجزیه شد، هنوز علل اختلاف درون حزبی بر عموم، از جمله مصدق، پوشیده بود و بقائی نیز علناً با مصدق در نیفتاده بود. در نتیجه طبیعی بود مصدق - که ملکی و انشعابیون سابق حزب توده را نمی شناخت - بویژه بر اثر تبلیغات بقائی پیش شخص او در ماهیت این واقعه تردید کند و بدون اینکه بد اینان را بخواید، اصراری به نزدیک شدن [به] حزب نیروی سوم از خود نشان ندهد. ثالثاً ملکی و یارانش دلیلی نمی دیدند که خود را شخصاً به مصدق بچسبانند و مصدق اوقات او گردند.» (همان، ص ۱۰۲) همه این حرف ها بدون استثناء درست است و اولین بار، به قول نویسنده بعد از نهم اسفند بود که ملکی با گروهی از اعضای حزب به دیدار مصدق شتافتند و طبعاً در آن مجلس هم - که بیشتر يك جلسه معارفه بود - مجالی برای صحبت ها و بحث های سیاسی پیش نیامد. پس از آنهم دیدارهای خلیل ملکی با مصدق تا آنجا که مدارک موجود گواهی می دهد، زیاد نبوده است.

باری، از این مسائل بگذریم و به ایراد اصلی ایشان بپردازیم. چنانکه گفتیم، آقای دکتر کاتوزیان معتقدند که مصدق باید به یکی از پیشنهادهای مطروحه تن می داد و از تشدید مبارزه مخالفان، درجهت اصلاحات داخلی و به ثمر رساندن بقیه (?) نهضت، جلوگیری می کرد. درباره پیشنهاد بانک بین المللی که به نظر آقای دکتر کاتوزیان بهترین این پیشنهادها بود پیش از این آنچه لازم بود گفتیم و نشان دادیم که از هر جهت غیر قابل پذیرفتن بود. بنابراین نیازی به بحث درباره بقیه پیشنهادهائی که داده شده نیست. اما برای آنکه راه هرگونه سوء تفاهمی بسته شود، به یکایک این پیشنهادها سری می زنیم و آنها را مورد بررسی قرار می دهیم. در جریان ملی

نگرفت باید دولت مصدق را سرنگون ساخت.» (علم: ۱۰-۲۰۹)، و علی‌رغم نظر آقای دکتر کاتوزیان، فکر سرنگون کردن دکتر مصدق و دولت نهضت ملی از همین زمان - یعنی از آغاز کار - در زعمای انگلیس - حتی از حزب کارگر - پیدا آمد و آرام آرام شکل گرفت. باز هم در این باره خواهیم گفت.

اساساً آمدن هریمین به ایران، خود مسئله جالبی است که باید مورد توجه و تحقیق قرار گیرد. هریمین شخصیت معروفی بود که خود انگلیسی‌ها هم او را متخصص حل مشکلات سیاسی می‌شناختند. به همین دلیل از آمدنش به تهران هراسان و شدیداً ناراضی بودند. حزب توده نیز گویا در این نارضایی نه تنها شریک انگلیسی‌ها بود، بلکه از آنها ناراحت‌تر می‌نمود. تبلیغات توده ایها در مخالفت با آمدن هریمین به حدی شدید بود که حادثه ۲۳ تیر را - تقریباً به وجود آورد که ضمن آن در حدود ۲۰ نفر کشته و تعداد زیادی زخمی شدند. جالب آنکه صبح روزی که هریمین وارد شد، رادیو لندن خبر داد که همزمان با ورود هریمین، احتمال اغتشاشاتی در ایران می‌رود - و رفت. شعارهای فراوان، از جمله هریمین به خانه‌ات برگرد، به فارسی و انگلیسی دیوارهای شهر را پر کرده بود. آشفتگی حزب توده در این باره به اندازه‌ای بود که می‌توان آن را با آشفتگی حزب هنگام انتصاب «گریدی» به سفارت در تهران مقایسه کرد. روزنامه‌های حزب توده را می‌توان دید و تصدیق کرد سر و صدائی که حزب توده در این باره به راه انداخت، واقعا بی سابقه بوده است. این نکته از این جهت حائز اهمیت است که آشفتگی وزارت خارجه انگلیس نیز از این عمل آمریکا - یعنی فرستادن هریمین - دست کمی از حزب توده نداشت. فرانسیس شهرد، سفیر انگلیس در ایران، از شنیدن این خبر چنان ناراحت شد که بلافاصله يك کنفرانس مطبوعاتی در تهران تشکیل داد و «با چهره‌ای برافروخته و حالتی متغیر، در این کنفرانس خطاب به خبرنگاران گفت، من با ناراحتی و دل‌تنگی بسیار مطلع شده‌ام که رئیس‌جمهوری آمریکا مشاور شخصی خود را که متخصص برطرف کردن مشکلات است به تهران می‌فرستد. اما فایده پرواز آقای هریمین به اینجا چیست؟ درحالی که ما از کسی برای میانجیگری در این مورد دعوتی نکرده‌ایم.» (علم: ص ۲۰۹، و نیز نگا: منبع ایشان، ص ۵۵۷ شماره ۸. این مصاحبه گویا در مطبوعات داخلی نشر نیافته است. بر اثر ناراحتی آمریکائیان از این مصاحبه و فشار آنان وزارت خارجه انگلیس به شهرد دستور داد حرفش را پس بگیرد.)

○ استوکس وزیر خزانه‌داری انگلیس: «ماجرای ایران هرگز به درستی در انگلیس مطرح نشده است. آیا افکار عمومی مردم در انگلیس آگاه است که براساس ترازنامه منتشر شده شرکت نفت، درحالی که فقط درآمد خزانه‌داری انگلیس از محل کمپانی بابت مالیات نفت ایران در ۱۹۵۰ پنجاه میلیون لیره بوده، کل سهم ایران در آن سال از ۱۶ میلیون لیره تجاوز نکرده است؟»

○ هدف نهائی چرچیل برانداختن مصدق بود و این تنها از جهت نفت ایران نبود، بلکه پیروز شدن مصدق، به هر شکل و نحو، منافع انگلستان را در سرتاسر مستعمرات و نیمه مستعمراتش به خطر می‌انداخت. در حقیقت انگلیسی‌ها با همکاری کارتل‌های نفتی و بانک جهانی می‌خواستند ایران را مجازات کنند.

○ مارک ج. گازیوروسکی: «مصدق طرح کنسرسیوم پیشنهادی آمریکا - انگلیس را رد کرد، ولی جانشین او در ۱۹۵۴ اساس و ماهیت آن را پذیرفت.»

در يك شرکت ملی نفت ایران سرمایه‌گذاری شود و باید نظر گرفتن این دارائی‌ها، شرکت ملی نفت ایران حق استفاده از آن را به کمپانی جدید که از طرف شرکت نفت انگلیس و ایران تشکیل خواهد شد واگذار خواهد کرد... و این شرکت می‌تواند به نمایندگی از طرف شرکت ملی نفت ایران دست به فعالیت بزند.» (مصطفی علم. نفت، قدرت و اصول، ص ۱۹۲) که به زبان سیاست یا دیپلماسی، یعنی اینکه «شما حرف خودتان را بزنید، ما هم کار خودمان را بکنیم.» البته به ضمیمه يك «تطبیع» هم داشت. اگر دولت دکتر مصدق این پیشنهاد را بپذیرد، بلافاصله ده میلیون لیره دریافت خواهد کرد و از ماه بعد، هر ماه سه میلیون لیره به حساب ایران واریز خواهد شد تا زمانی که قرارداد نهائی تصویب شود. چکسون البته روز نهم تیر ماه (۳۰ ژوئن) دست خالی به لندن بازگشت و اعلام کرد: «تا دولت مصدق بر سر کار است کوچکترین امیدی به تجدید مذاکرات نباید داشت.» (مصطفی علم: ص ۱۹۳) و هنگامی هم که دولت و وزارت خارجه آمریکا تصمیم گرفتند «اورل هریمین» را برای مذاکره با دولت ایران و میانجیگری و پیدا کردن راه حلی برای مسئله به تهران بفرستند، موریسون وزیر خارجه دولت کارگری انگلیس اعلام داشت: «هریمین باید مسئله را براساس پیشنهاد او، که بازیل چکسون... بعمل آورده مطرح و مورد مذاکره قرار دهد و اگر چنین ترتیبی مورد قبول قرار

شدن نفت ایران، روی هم بطور رسمی پنج پیشنهاد به دولت ایران اصل شد، به شرح زیر: ۱- پیشنهاد چکسون در خرداد ماه ۱۳۳۰، ۲- پیشنهاد استوکس در مرداد ماه ۱۳۳۰، ۳- پیشنهاد بانک جهانی در دی ماه ۱۳۳۰، ۴- پیشنهاد اول انگلیس - آمریکا در مرداد ماه ۱۳۳۱، ۵- پیشنهاد دوم انگلیس - آمریکا - یا پیشنهاد هندرسن در اسفند ماه ۱۳۳۱.

۱- پیشنهاد چکسون: بازیل چکسون معاون شرکت نفت در تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۵۱ (۲۱ خرداد) وارد تهران شد و این درست مصادف با روزی بود که دولت ایران دفاتر مرکزی شرکت نفت انگلیس و ایران را - واقع در خرمشهر - اشغال کرد و به تصرف شرکت ملی نفت ایران داد. چکسون دوروز بعد با مصدق ملاقات کرد و اظهار داشت که دولت انگلیس حاضر است «نوعی از ملی شدن» را بپذیرد. اما مصدق پاسخ داد که يك نوع ملی شدن بیشتر وجود ندارد. هیئت چکسون پیشنهادهایی هم در همان زمینه به همراه داشت که انهم بلافاصله از طرف دولت ایران رد شد. درباره این پیشنهاد - چون به نظر آقای دکتر کاتوزیان «اصلاً ارزش بررسی نداشت» (استبداد، دموکراسی و نهضت ملی، ص ۸۵-۸۴) چیز زیادی نمی‌گوئیم، تنها به نقل از آقای مصطفی علم می‌گوئیم «در یادداشت [چکسون] گفته می‌شد، دارائی‌های ایرانی کمپانی ممکن است

می توان مشارکت توده ایها - یعنی در واقع روس ها - و انگلیسیها را در مسئله نفت، در این همسویی دو سیاست، بی پرده و آشکار، مشاهده کرد. هرچند نیز، از ایران رفت. گرچه او حامل پیشنهاد خاصی نبود ولی کاملاً تحت فشار سیاسی بریتانیا قرار داشت و تقریباً همان ترتیبات جکسون را برای ایران تجویز می کرد که البته قابل قبول نبود. اما آنقدر انصاف داشت که اعتراف کند: «ایرانی ها در مذاکرات حسن نیت داشتند» (همان، ص ۲۱۵) و گزارش ملاقات ها و مذاکرات خود را به رئیس جمهور آمریکا تسلیم کرد. دو نکته بسیار ظریف درباره گزارش هرچند وجود دارد که به خواندن می ارزد. «والتر گیفورد، سفیر آمریکا در لندن، یک نسخه از گزارش هرچند را دریافت داشت و [بطور خصوصی و محرمانه] آنرا به سرویلیام استرنگ در وزارت خارجه انگلیس نشان داد، به شرط آنکه قول شرف دهد منبع آن را محرمانه نگهدارد» و نیز «مستشار سفارت آمریکا در تهران هم، گرچه می دانست هرچند اصرار دارد ورق هایش بهیچوجه رو نشود، به همتای انگلیسی خود در تهران اعتماد کرد و او را در جریان مذاکرات خصوصی هرچند و ارزیابی از اوضاع، آنطور که به وزارت خارجه آمریکا گزارش کرده بود، قرار داد.» (همان، ص ۲۱۵-۱۶) مثل این که عوامل انگلیس همه جا حضور دارند.

مذاکرات هرچند در تهران، حتی به او هم نشان داد که انگلیسیها جز طفره رفتن کاری انجام نمی دهند و اصلاً نمی خواهند به هیچ شرطی از شروط «ممکن» مسئله را با مصدق حل کنند. انگلیسیها می خواستند مسئله را آنقدر کش دهند تا دولت به خودی خود سقوط کند و آنها، باریگر بوسیله ایادی و نوکرانشان کامیاب شوند. هرچند پس از دو ساعت مذاکره با سفیر انگلیس در تهران روز ۲۷ ژوئیه «درحالی که از چشمانش خون می بارید...» به تاکتیک های انگلیس بشدت اعتراض کرد و گفت این روش مانع از آن است که بتواند ترتیب مذاکرات فوری میان دو دولت ایران و بریتانیا را بدهد. او چنین نتیجه گیری کرد: انگلیسیها عاقدانه سنگ می اندازند. بخصوص که عقیده دارند، هرچقدر مدت محرومیت ایران از عواید نفت طولانی تر شود، آسان تر می توان به شرایطی که بیشتر به نفع انگلیسهاست دست یافت.» (همان، ص ۲۱۷) او در لندن نیز به اعضای کابینه انگلیس صریحاً گفت که: «ملی کردن نفت ایران، نه تنها یک اقدام اصیل از طرف خود ایرانی هاست و به تحریک هیچکس انجام نشده بلکه از پشتیبانی عمومی وسیعی نیز برخوردار است.» (همان جا) انگلیسیها، بطور ضمنی، آمریکائیها را متهم می کردند که مشوق

ایرانیان در این کار بوده اند.

۲- هیئت استوکس: پس از چانه زدن های بسیار و مذاکرات طولانی در میان اعضای کابینه انگلیس و سران شرکت و نیز آمریکائیها، سرانجام هرچند توانست دولت کارگری انگلیس را به پذیرفتن اصل ملی شدن متقاعد سازد، گرچه این اقدام انگلیسیها کاملاً ظاهر سازی بود و در باطن می خواستند با این پوشش ظاهر فریب بار دیگر کمپانی بی بی پی را بازگردانند و بر مقدرات ایران حاکم کنند. «به استوکس تعلیم داده شد بدون آنکه به پیشنهاد های جکسون اشاره ای کند، مفاد و محتوای آنها را دنبال نماید. اما به آن لباس تازه ای بپوشاند و نکات اصلی آن را به ترتیب دیگری و با آرایش تازه مطرح نماید و بسته به اوضاع و احوالی که پیش می آمد، آنرا شیرین تر کند.» (همان، ص ۲۲۱)

به هر حال، ملی شدن نفت ایران ظاهراً پذیرفته شد و میدلتون کاردار سفارت انگلیس در تهران آن را طی یادداشتی به تاریخ ۱۱ مرداد ۱۳۳۰ به دولت ایران اعلام کرد. در بند سوم آن یادداشت چنین آمده است: «دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان از طرف خود و از طرف شرکت اصل ملی شدن صنعت نفت را در ایران قبول می نماید.» (ده گزارش، ص ۱۳) اما، مذاکراتی که قرار شد با توافق هرچند بر آن مینا بین دولت ایران و دولت انگلیس - به نمایندگی از طرف شرکت - انجام شود بر سه اصل تکیه داشت:

- ۱- موضوع خرید نفت برای احتیاجات انگلیس
- ۲- موضوع رسیدگی به دعوی حقه دولت ایران و شرکت سابق نفت
- ۳- موضوع ادامه خدمت متخصصان فنی انگلیسی

هیئت استوکس یک پیشنهاد هشت ماده ای را مطرح کرد که متضمن هیچیک از مواد سه گانه نبود و بدین جهت رد شد. آنچه در پاسخ دولت ایران به این پیشنهادها آمده، فهرست وار بدین شرح است:

- ۱) ایجاد سازمان خرید به این معنی که نفت انحصاراً به انگلستان فروخته شود، مطلقاً قابل قبول نمی توانست باشد.
- ۲) تخفیفی که سازمان خرید می خواست، غیر منطقی ترین قسمت قضیه بود. و آن این بود که سازمان خرید، یعنی انگلیس، باید ۵۰ درصد در قیمت نفت تخفیف بگیرد.
- ۳) این خریدار انگلیسی - یعنی سازمان خرید انحصاری - نفت را از خود ایران نمی خرد بلکه از یک سازمان عامل - که باید تشکیل شود - و از طرف ایران بر تمام عملیات اکتشاف و تولید و تصفیه و بارگیری و حمل و نقل اشراف کلی و

کامل دارد خریداری می نماید و این، یعنی فاتحه خواندن برای ملی شدن صنعت نفت.

در واقع، استوکس، به همان صورتی که دستور داشت رفتار کرد، یعنی فقط پیشنهاد جکسون را، به صورتی نوتر، تکرار نمود و دولت ایران در تاریخ ۳۰ مرداد جواب منطقی و مستدلی به آن داد و گزارش تمام اقدامات انجام گرفته و مذاکرات فیما بین و نامه های ردوبدل شده توسط دکتر مصدق نخست وزیر به آگاهی مجلس رسید. نکته بسیار مهمی در پایان این گزارش آمده که کمتر جلب توجه کرده و باید گفت درونگری و آینده بینی دکتر مصدق را نسبت به مصالح ملی نشان می دهد و رد پیشنهاد بانک بین المللی نیز که مدتها پس از پیشنهاد استوکس داده شد، در همین گزارش پیش بینی و گنجاندن شده است. آن نکته بسیار مهم چنین است: «... خواه این دولت بر سر کار باشد و خواه دولت دیگری مسئول امور بشود، به هر حال و تازمانی که موضوع غرامات و دعاوی احتمالی کمپانی سابق نفت و دعاوی و مطالبات دولت ایران از کمپانی مزبور حل نشده و شرایط آن معین نگردیده صدور نفت از کشور باید ممنوع باشد. زیرا چنانچه دولت ایران به یک توافق موقت تن در دهد و صدور نفت بدون آنکه مسئله غرامات حل شده باشد مجاز شود ممکن است میزان غرامات و خسارات احتمالی شرکت سابق و شرایط پرداخت آن را به جانی برسانند که هیچوقت ملت ایران نتواند از زیر بار سنگین آن کمر راست کند.» (ده گزارش، ص ۱۸ و مابعد)

شوری آشی که آقای استوکس برای ملت ایران می خواست بپزد، هنوز نپخته، کام رسانه های گروهی آمریکا را هم آزرده کرده بود:

«رسانه های گروهی آمریکا نیز از استراتژی انگلیس در مذاکرات انتقاد کرده و آنرا روشی می دیدند که تنها بر اساس استثمار ایران بنا نهاده شده است. روزنامه واشینگتن پست، از این که استوکس نام هرچند را قاطی پیشنهاد های خود کرده، به شدت او را مورد نکوهش قرار داد... این روزنامه دولت بریتانیا را نیز مورد سرزنش قرار داده نوشت که آن دولت به انواع خدعه ها متوسل شده تا مردم ایران را فریب دهد.» (مصطفی علم: ص ۲۳۳) و آنگاه دنباله مقاله واشینگتن پست: «آیا واقعاً استوکس در نظر دارد ملی شدن را به رسمیت بشناسد؟ و یا این ژست، نقابی است که می خواهد بر چهره سیستم کهنه امپراتوری بکشد؟ اگر واقعاً ملی شدن را قبول دارید، چگونه اصرار می ورزید کمپانی باید کنترل خود را بر جاده های نفت و لوله های نفت در مساحتی معادل ۶٪ کل خاک ایران اعمال کند؟... آیا اعمال چنین کنترلی به روشنی نشانه نفی حق ملی کردن

ایران تمام نشده از این سفر خودداری کند. تأخیر گارنر به حدی شد که خود دکتر مصدق برای او ضرب الاجل تعیین کرد که تا روز ۱۶ دسامبر به ایران بیاید. اما انگلیسیها باز هم مانع هر نوع مذاکره از جانب بانک با ایران شدند. حتی مذاکره رئیس کل بانک با وزیر خارجه انگلیس نیز نتیجه‌ای در برداشت. «ایدن» به «بلک» رئیس بانک نوشت: «مصدق، مواجه با مشکلات مهم سیاسی است.... بگذارید چند هفته‌ای با این مشکلات دست و پنجه نرم کند. زیرا ادامه کار او در پست نخست‌وزیری از نظر بریتانیا نامطلوب است.» (علم: ص ۳۱۵) و از نظر کاردار بریتانیا در ایران نیز «نشان دادن سکوت و بی‌تفاوتی ظاهری، بهترین اسلحه‌ای است که ما در شرایط فعلی می‌توانیم در ایران، بکار گیریم.» (همان، ص ۳۱۶)

سرانجام زیر فشار مداوم انگلیسیها بر بانک، گارنر نامه‌ای با مشورت مستقیم فرستاده انگلیس - همان نویل گس معروف که لایحه الحاقی نفت به نام او و گلشانیان، ثبت در تاریخ است - و بلکه اساساً توسط او تهیه شده بود، با دو نفر از کارشناسان بانک برای مصدق فرستاد. مصدق در پاسخ گارنر و پیشنهادهای او نوشت «نامه مزبور با مذاکراتی که در واشینگتن با اینجانب فرمودید کاملاً تطبیق نمی‌کرد.» (۱۰ گزارش، ص ۱۴۴) و از او درباره جزئیات پیشنهادش توضیح خواست. (برای مفصل این ماجرا نگاه: ده گزارش. گزارش نخست‌وزیر به مجلس سنا، ۲۲ اردیبهشت ۳۱)

در این میان چرچیل عازم آمریکا شد و گرچه نتوانست آمریکائی‌ها را در پست با خود همراه کند و مذاکراتش با ترومن و آچسن به نتیجه‌ای نرسید اما دست از هدف خود که به گفته صریح «فرانکز» سفیر انگلیس در واشینگتن چنین بود برداشت: «آنچه ما می‌خواهیم آنست که کماکان نفت ایران را در دست داشته باشیم.» شرح مفصل مذاکرات و گفتگوها و رفت‌وآمدهائی که بر اثر فشار انگلیس به بانک جهانی و دولت آمریکا وارد آمد تا طرح تهیه شده توسط «نویل گس» را به جای طرح اولیه بانک به ایران پیشنهاد کنند در این مختصر نمی‌گنجد و بهتر است خوانندگان شرح جزئیات دردناک و ماجراجویانه آن را در کتاب پرارزش و مستند آقای مصطفی علم و در بخش «انگلیس بانک جهانی را زیر نفوذ می‌گیرد» (از ص ۳۱۳ به بعد) بخوانند و نیز رجوع کنند به گزارش مصدق به مجلس (ده گزارش، ص ۱۴۱ و بعد) و آنگاه بر بینش دقیق مردی که به هیچ شکل و در هیچ شرطی زیر بار خواری و سرافکندگی ملت خود نرفت و به هیچ افسون زعصمت برنگشت و به

○ **واشینگتن هست: آیا واقعاً بریتانیا در نظر دارد ملی شدن نفت ایران را به رسمیت بشناسد؟ یا این ژست نقابی است که می‌خواهد بر چهره نظام کهنه امپراتوری بکشد؟ اگر واقعاً ملی شدن را قبول دارید، چگونه اصرار می‌ورزید که کمپانی کنترل خود را بر راههای نفت و لوله‌های نفت در مساحتی معادل ۱/۶ خاک ایران اعمال کند؟**

○ **سردونالد فرگوسن: نباید فراموش کنیم وقتی ایرانی‌ها می‌گویند پیشنهادهایمان فقط پوشاندن لباس تازه‌ای به شرکت نفت است، زیاد از مرحله پرت نیستند. طبق پیشنهادهای ما، ایرانی‌ها باید وضع بدتری از همسایگان خود را تحمل کنند، چه نه تنها باید به پنجاه درصد از منافع نفت قناعت کنند، بلکه از محل همین پنجاه درصد نیز به ما غرامت ملی کردن صنایع خود را بپردازند.**

این پیشنهاد توسط سفیر پاکستان در واشینگتن به نام «حبیب‌الله اصفهانی» داده شد و نماینده آن کشور در بانک جهانی به نام «یعقوب شاه» آنرا با «رابرت گارنر» معاون کل بانک در میان گذاشت و این در زمانی بود که دکتر مصدق برای شرکت در جلسات شورای امنیت به آمریکا رفته بود. در ملاقات با «گارنر» دکتر مصدق اصولی را که بانک عرضه می‌داشت پذیرفت به شرط آنکه: الف) پیشنهاد بانک با قانون ملی شدن نفت مغایرت نداشته باشد؛ ب) از کارشناسان اخراج شده انگلیسی در صنعت نفت ایران استفاده نشود.

گارنر برای آغاز کار و مذاکره با انگلیسیها عازم لندن شد. انگلیسیها کوشش بسیار کردند که او را از این سفر و این اقدام بازدارند، زیرا همانطور که گفتیم سیاست انگلیس اصولاً دفع الوقت بود؛ می‌خواست دولت مصدق را در زیر فشارهای اقتصادی از پا درآورد و توطئه چینی برای سقوط مصدق را از همان ابتدای کار، آغاز کرده بود و ادامه می‌داد. در همان هنگام، شهرد سفیر انگلیس در ایران نیز چنین توصیه‌ای کرده بود: «بنظر من باید بگذاریم مسئله نفت برای مدتی به حال خود بماند و در این میان تا سرحد قدرت خویش، کوشش کنیم که در آینده نزدیک در تهران، تغییر حکومتی بوجود آوریم.» (علم: ص ۲۹۴)

به هر حال گارنر به لندن رفت و پیشنهاد خود را تسلیم کابینه انگلیس کرد و می‌خواست پس از آن به ایران بیاید و با مقامات ایرانی نیز مذاکره نماید. انگلیسیها او را از سفر به ایران بازداشتند و مخصوصاً از او خواستند تا انتخابات مجلس

و دعوت به مداخلات سیاسی نیست که ایرانی‌ها اصرار دارند آن را از ریشه براندازند... اگر منظور از توسل به تاکتیک‌های کنونی به زانو درآوردن ایران است، آیا این خطر وجود ندارد که ایرانی‌ها، بجای زانو زدن در مقابل کمپانی، در برابر کمونیسم زانو بزنند؟ (مصطفی علم: ص ۲۳۳) «روزنامه، در پایان شرکت را به مثابه کشوری در شکم کشور دیگر معرفی کرده می‌نویسد که این کمپانی بصورت قدرت سیاسی مهمی در ایران درآمده است.» (همان جا)

جالب‌تر از همه، اظهارنظر «سردونالد فرگوسن» از وزارت سوخت و برق انگلیس در این باره است: «ما نباید فراموش کنیم وقتی ایرانی‌ها می‌گویند پیشنهادهایمان فقط پوشاندن لباس تازه‌ای به شرکت نفت است زیاد از مرحله پرت نیستند... طبق پیشنهادهای ما... ایرانی‌ها... باید وضع بدتری را از کشورهای همسایه خود تحمل کنند، چه نه تنها باید به ۵۰ درصد از منافع نفت، قناعت نمایند، بلکه از همین محل پنجاه درصد نیز به ما غرامت ملی کردن صنایع خود را بپردازند. با وجود این شما می‌گویند که بریتانیا نباید هیچگونه امتیازی به مصدق بدهد. بلکه باید صبر کنید تا سیدضیاء روی کار بیاید که همه می‌دانند یک انگلوفیل است و یک راه حل معتدل پیدا کند که براساس آن تسلط شرکت بر نفت ایران حفظ شود.» (علم: ۲۳۵)

۳- **پیشنهاد بانک جهانی:** در این باره در سطور گذشته، مطالبی در حد کلیات گفتیم. اساس

هیچ طریقی و حیل‌های توانستند او را بفریبند، هزاران آفرین بگویند و تأسف هم بخورند از اینکه این همه شجاعت و صراحت و درایت و دوران‌اندیشی و آینده‌نگری نادیده گرفته می‌شود.

۴- پیشنهاد ترومن - چرچیل: خواندن شرح گاهی خنده‌دار این پیشنهاد را نیز به همان کتاب آقای مصطفی علم، در فصل «بازیهای چرچیل با ترومن» حواله می‌دهیم که چرچیل چگونه و با چه ترفندها و حقه‌بازیهای سیاسی موفق شد رئیس‌جمهور آمریکا را با خود همراه سازد و آن طرح معروف را برای دولت ایران تهیه و ارسال کنند. در سرلوحه آن در موضوع غرامت که می‌بایست به دیوان دادگستری لاهه ارجاع شود آمده بود که «موضع حقوقی دو طرف که بلافاصله قبل از ملی شدن وجود داشته مورد توجه قرار گیرد.» (ده گزارش، ص ۱۵۴) یعنی از همان آغاز ملی شدن را به کنار می‌نهادند. مصدق در پاسخ به این پیشنهاد گفت: «اگر قرار شود که دادگاه جهانی رأی خود را براساس وضع حقوقی طرفین... قبل از ملی شدن نفت صادر کند، این امر معنائی جز طرح مجدد مسئله قانونی بودن یا نبودن ملی کردن نفت نخواهد داشت.» (علم: ص ۳۹۷) این موضوع مطبوعات آمریکا را هم به صدا درآورد که آمریکا موضع بیطرفانه خود را به سود انگلیس تغییر داده است زیرا «انگلیسها تبلیغات خود را علیه دولت مصدق شدت بخشیدند و گفتند که مصدق بهیچوجه احترامی برای حقوق بین‌المللی قائل نیست و خیال پرداخت غرامت هم ندارد.» (همانجا).

«استوکس» وزیر سابق خزانه‌داری انگلیس که دومین پیشنهاد دولت انگلیس را به ایران آورده بود (نگاه به صفحات پیشین) طی نامه‌ای به روزنامه تایمز لندن به این تبلیغات بی‌معنی و دروغ دولت چرچیل نخست اعتراض کرد و نوشت که: «ماجرای ایران، هرگز بصورت صحیح آن در انگلیس مطرح نشده است.» او در این نامه نوشته بود: «آیا افکار عمومی مردم انگلیس می‌داند براساس ترازنامه منتشر شده شرکت نفت، درحالی که در سال ۱۹۵۰ فقط درآمد خزانه‌داری انگلیس از کمپانی بابت مالیات نفت ایران ۵۰ میلیون لیره بوده، کل سهم حاصله ایران در آن سال از ۱۶ میلیون لیره تجاوز نکرده است؟» و ادامه داد: «حتی پیشنهادهای جدید (یعنی همین پیشنهاد چرچیل - ترومن) از آنچه من در سال گذشته به ایران پیشنهاد کردم و پذیرفته نشد، نفعش برای ایرانی‌ها کمتر است.» (همانجا)

دکتر مصدق شرح مفصل این ماجرا را در تاریخ ۲۴ مهر ماه ۱۳۳۱ جهت گزارش به مجلس آماده کرده بود ولی اقلیت مجلس با

اوبستروکسیون مجلس را از اکثریت انداخت و رئیس دولت مجبور شد این گزارش را وسیله رادیو به اطلاع مردم ایران برساند. مصدق در این گزارش پس از اشاره به پیروزی ایران در دادگاه لاهه و شورای امنیت گفت که: «پس از صدور رأی چنین به نظر می‌رسید که دولت انگلستان از مطالب دیرین خود دست بکشد.» (برای تفصیل نگاه: ده گزارش) جزئیات این پیشنهاد که در واقع چرچیل آنرا تنظیم و ترومن هم امضاء کرده بود، حتی هندرسن سفیر آمریکا در ایران را هم به صدا درآورد «او نظریات و شرایط انگلیس را مخرب و نابود کننده یافت و معتقد بود ایران قطعاً چنین ترتیباتی را نوعی تهیید مقدمه برای بازگرداندن شرکت تلقی خواهد کرد. وی به بایرود معاون وزارت خارجه آمریکا توصیه کرد از انگلیسها بطور جدی بخواهد قدری انعطاف نشان دهند و در زمانی که عناصر اصلی راه حلی که برای آنها پیش از هر راهی که در آینده ممکن است بدست بیاید منصفانه‌تر است، در چنگ ما افتاده، آنقدر یکدندگی نشان ندهند. بایرود تلاش خود را کرد اما به جایی نرسید.» (علم: ص ۴۱۳)

پیش از این گفتیم و از قول خود دکتر مصدق هم نقل کردیم و دیدیم که وزارت خارجه آمریکا نیز در همان وقت به این نتیجه رسیده بود که پیشنهادهای انگلیس که هر یک رونوشت - بظاهر نه برابر اصل - دیگری بود، صرفاً برای وقت تلف کردن و سیاست ماطله تهیه شده است. انگلیس مطلقاً نمی‌خواست مذاکره با مصدق به نتیجه برسد. ایدن در نوامبر ۵۱ به آچسن گفته بود: «بهترین راهی که در پیش رو وجود دارد، کوشش برای برکناری او (یعنی دکتر مصدق) می‌باشد.» انگلیس می‌خواست ایران را به زانو درآورد، حتی به قیمت از میان بردن استقلال ما، حتی به قیمت تجزیه و تقسیم وطن ما، تا آنجا که «در ژوئن ۱۹۵۱ (دریک برتهود) از وزارت خارجه انگلیس، پیشنهاد کرد ایران میان اتحاد شوروی و انگلیس بصورتی تقسیم شود که یک منطقه نفوذ انگلیس در جنوب این کشور براساس خطوط تقسیم تاریخی گذشته بوجود آید و این درست همان کاری بود که روس‌ها و انگلیسها طبق قرارداد ۱۹۰۷ خود درباره ایران انجام دادند.» (علم: ص ۲۸۹) یا این که «شرکت هم بابت لغو امتیازنامه و عوایدی که تا سال ۱۹۹۳ (بیش از پنجاه سال دیگر، یعنی زمان پایان یافتن موعد آن) بدست می‌آورد، غرامت کامل بگیرد و هم دوباره به ایران بازگردد و کنترل صنایع نفتی را در دست خود داشته باشد.» (همان ص ۴۹۶) در همان ماجرای بانک جهانی که انگلیسها سعی می‌کردند گارنر را از سفر به تهران بازدارند، او در لندن اعضای

دولت انگلیس را مجاب کرد که «برنامه‌ای که او در نظر دارد برای شرکت نفت ایران و انگلیس موقعیت بی‌نظیری بوجود خواهد آورد، چه برطبق این برنامه شرکت خریدار عمده و توزیع کننده اصلی نفت ایران خواهد بود» (همان، ص ۳۱۴) و انگلیسها با وجود آنکه از نظر اصولی پیشنهاد او را قابل قبول یافتند، اصرار داشتند به ایران نیاید. ایدن برای توجیه این اصرار به فرانکر سفیر خود در واشینگتن گفته بود: «ما مایل نیستیم یک برخورد زودرس (از طرف بانک جهانی) موقعیت مصدق را در انتخابات پارلمان مستحکم کند. از طرف دیگر می‌خواهیم با طولانی شدن مسئله، دیگر نفت از جوش بیفتد.» (همان، ص ۳۱۴) از سوی دیگر به فرانکر دستور داد «هرچه از دستش برمی‌آید انجام دهد تا گارنر را از فرستادن نماینده‌ای به تهران برای مذاکره منصرف نماید.» (همان، ص ۳۱۵) و در مقابل اصرار فراوان «اوجین بلک» رئیس بانک و گارنر معاون او، ایدن به «بلک» نوشت: «ادامه کار او (یعنی مصدق) در پست نخست‌وزیری از نظر بریتانیا نامطلوب است.» (همان، ص ۳۱۵) میدلتون نیز به وزارت خارجه انگلیس گزارش کرده بود که شاه به او گفته است: «در صورت لزوم ممکن است دست به تغییر نخست‌وزیر بزند و یک دولت نیرومندتری کار بیاورد که بتواند مجلس جدید را کنترل کند.» (همان، ص ۳۳۱)

مقصود این است و به تکرار باید گفت که انگلیس به هیچ صورتی حاضر نبود با مصدق کنار آید و جز به سقوط شخص مصدق به چیزی رضایت نمی‌داد و همه - حتی آمریکائی‌ها - فهمیده بودند که مقصود نهائی چرچیل برانداختن مصدق است و این نه تنها از جهت نفت ایران بود، بلکه برنده شدن مصدق، به هر شکل و نحو، منافع انگلستان را در سرتاسر مستعمرات و نیمه مستعمراتش به خطر می‌انداخت. تازه این رفتار انگلیس بود با بانک جهانی که کاملاً به نفع آنها وارد میدان شده بود که به گفته «ویلیام ایلیف» رئیس اداره وام آن بانک: «گرچه بانک عمدتاً با پول آمریکا می‌چرخد، اما اداره آن در دست انگلیسهاست.» (همان، ص ۲۷-۳۲۶) و «حقیقت این بود که انگلیسها با همکاری کارتل‌های نفتی و بانک جهانی می‌خواستند ایران را به خاطر آن که نفت خویش را ملی کرده بود مجازات کنند.» (همان، ص ۳۲۹) دکتر مصدق درست می‌گفت که یک گناه بیشتر ندارد و آن اینکه دست امپراتوری غارتگر انگلیس را از منابع ثروت ملی مردم ایران کوتاه کرده است.

(دنباله دارد)